

پیامدهای استعماری اروپاییان در مشرق زمین و ایران

سیدعباس رضوی پیراشاهی *

گروه تاریخ، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران.

چکیده

گسترش سرمایه‌داری (صنعتی و تجاری) اروپا به عنوان یک پدیده اقتصادی و اجتماعی پیامدهای فراوان و گوناگونی در اروپا و جهان به دنبال داشت. دگرگونی‌های بزرگی در صنعت، کشاورزی، تولید، حمل و نقل، و... ایجاد نمود. به مناسبات فئودالی پایان داد و در نهایت شکل تازه‌ای از استعمار را رقم زد. استعمار به معنای عمران و آبادانی است و استعمارگران مدعی‌اند که در کشورهای «عقب افتاده» عمران و آبادانی و برای مردم این کشورها رفاه به ارمغان آورده‌اند! این ادعا به تعبیری قابل تأمل است، اما یقیناً نیت و هدف اصلی آنها بر سازندگی مستعمرات نبوده است! توضیح اینکه: پس از انقلاب صنعتی، تولید به شکل بی‌سابقه‌ای افزایش می‌یابد بنابراین ۱- آنها برای فروش تولیدات خود نیامند بازار می‌شوند ۲- منابع و معادن اروپا جوابگوی نیاز کارخانه‌های صنعتی نیستند، پس صاحبان این صنایع بیش از پیش رو به مشرق زمین می‌آورند. اما دستیابی به این کار چندان ساده نبود. ابتدا باید مشرق زمین را از تولید کالا بازدارند، سپس برای فروش کالاهای خود در این کشورها (هند و ایران و...) امکاناتی را فراهم آورند، آنها در این راه هرکاری را جایز می‌دانستند. حاکمان و درباریان نالایق، بی‌تدبیر، عسرت‌طلب و بی‌سواد این کشورها برای نفع شخصی خود، ننگین‌ترین قراردادها که کشور را به نابودی می‌کشاند با اروپائیان منعقد می‌کردند. اروپائیان برای اجرای این قراردادها، پیش از هر چیز نیاز

داشتند تا این جوامع غیرمصرفی را به یک جامعه‌ی مصرفی تبدیل کنند. بنابراین تسلط همه جانبه اروپاییان در مشرق زمین از اصلی‌ترین پیامدهای استعمار بود! اما چگونه این واقعه رخ داد؟ پیامدهای آن چه بود؟ چرا برخی معتقدند امروز دیگر دوران استعمار به سرآمده است؟ چه عواملی غیر از استعمار در عقب ماندگی مشرق زمین مؤثر بوده است؟ تلاش بر این است تا به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

کلید واژگان: اروپا، مشرق زمین، استعمار، ایران، هندوستان.

مقدمه

تحولات و دگرگونی‌های بزرگ صنعتی و تولیدی (قرن‌های ۱۸ و ۱۹م اروپا) از انگلستان آغاز شد و به سرعت در اروپا و دیگر کشورها (آمریکا و ژاپن و...) گسترش یافت. انقلاب صنعتی کمتر از یک قرن چهره‌ی روستاها و شهرها را در اروپا دگرگون کرد و تغییرات زیادی در نوع زندگی انسان پدید آورد. تأسیس کارخانه‌های جدید، دو نیاز بزرگ و اساسی را به دنبال داشت. ۱) نیاز به مواد اولیه و نیروی کار (۲) نیاز به بازاری برای فروش تولیدات جدید صنعتی (کالاها).

بازارهای اروپا به سرعت اشباع شد، زمین و معادن توان تأمین مواد اولیه کارخانه‌ها را از دست دادند. صاحبان این کارخانه‌ها در پی یافتن و تهیه مواد خام و بازارهایی برای فروش کالاهای خود، راهی سرزمین‌های خارج از اروپا گردیدند. این موضوع اگرچه پیامدهای مثبتی در اروپا و جهان به دنبال داشت، اما بسیاری از عوامل زندگی نابسامان و نامطلوب بشر ریشه در همین دوران دارد. به عبارت دیگر، اگرچه انقلاب صنعتی پیامدهای مثبت و هم منفی بسیاری به دنبال داشت اما پیامدهای منفی آن برای بشر فلاکت بیشتری به دنبال داشتند. اگرچه ماشینی شدن در بسیاری موارد، رفاه انسان را به دنبال داشت، اما باعث رشد هرچه بیشتر بورژوازی صنعتی گردید. یعنی طبقه‌ای نو پا که حیات آن بسته به سود و سود هرچه بیشتر بود! و هرچه این سود و بهره‌مندی بیشتر می‌شد، انبوه بیشتری از مردم (غیر سرمایه‌دار) به فقر و فلاکت دچار می‌شدند. این موضوع به اروپا محدود نماند و به سرعت سراسر جهان را دربرگرفت. ماحصل

گسترش آن در جهان پیدایی استعمار نو و فلاکت هرچه بیشتر برای مستعمرات بود که تا کنون ادامه دارد!

انقلاب صنعتی پیامدهای فراوانی در اروپا و جهان به دنبال داشت، دستاوردهایی که شاید در هزاران سال زندگی پیشین به خود ندیده بود. اختراعات و اکتشافات فراوان، رشد شهرنشینی، بهداشت، رفاه، تقسیم کار، تغییر ساعات کار، تغییر در نوع غذا و پوشاک، تفریحات، همچنین رشد طبقه‌ی نو پای بورژوازی صنعتی و هزاران مورد دیگر. یکی از اصلی‌ترین پیامدهای انقلاب صنعتی افزایش تولید بود. بازارهای اروپا به سرعت از این تولیدات اشباع شد. پس صاحبان این صنایع (بورژوازی) جهت یافتن بازاری برای فروش تولیدات خود و تهیه مواد خام، راهی کشورهای غیر اروپایی (آسیایی، آمریکایی و افریقایی) گردیدند، و شکل تازه‌ای از استعمار و استعمارگری پدید آمد که به سرعت چهره‌ی جهان را به نفع خود دگرگون کرد. بدین شکل که؛ هرچه کشورهای استعمارگر به سوی دگرگونی و پیشرفت و کسب سود هرچه بیشتر پیش می‌رفتند، کشورهای مستعمره دچار زندگی سخت و فلاکت‌بارتری می‌شدند.

بنابراین پرداخت به موضوع صنعتی شدن و رشد بورژوازی در اروپا و جهان و پیامدهای - مثبت و منفی - آنکه رشد و گسترش استعمار را به دنبال داشت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و برخلاف نظر برخی که معتقدند دوران استعمار به سرآمده است، باید اذعان داشت که استعمار و استعمارگری همچنان وجود دارد و به اشکال مختلف جهان را در اختیار دارد و بلکه بسیار بیشتر از پیش! یکی از اهداف این مقاله پرداختن به مقوله‌ی استعمار است و اینکه چگونه مانع تحول در کشورهای دیگر شده است و چرا نمی‌شود پایانی برای آن متصور شد.

بحث

رشد سرمایه‌داری و پیدایش انقلاب صنعتی باعث ایجاد شهرها، رونق تجارت؛ صنعت و تغییر در نیروهای تولید (پیدایش دو نیروی جدید یعنی کارگران و سرمایه‌داران) گردید. تولید ماشینی (انقلاب صنعتی) نظام اقتصاد سرمایه‌داری را گسترش داد و در نظام فکری بشر تحولاتی به وجود آورد. انقلاب صنعتی اخلاقیات بشر را تغییر داد. به عنوان مثال؛ با تغییر نظام اقتصادی و پیدایش سرمایه‌داری بزرگ، نقش والدین در اقتصاد خانواده بسیار ضعیف گردید و پدر و مادر

نقش اخلاقی خود را در خانواده از دست دادند. نگاه مذهبی به زندگی تغییر کرد. تعداد و تنوع جنایات افزایش و روح از خود گذشتگی و قهرمانی کاهش یافت و...! تا پیش از انقلاب صنعتی و ماشینی شدن تولید (پیش از قرن هیجدهم میلادی) تقریباً دنیا در یک سطح اقتصادی و اجتماعی به سر می‌برد. افزایش تولید در اروپا به سرعت بازارهای اروپا را اشباع کرد، پس صاحبان صنایع را هر چه بیشتر متوجه مشرق زمین نمود. یکی از راه‌های قدرت‌گیری اروپا آن بود که توانست بسیاری از نیازهای خود را از طریق نفوذ در شرق تأمین نماید. سرمایه‌داری آغازگر تمدن معاصر غرب است، غرب آن‌گونه که خواست رشد کرد و همان‌گونه که خواست مانع رشد مشرق زمین گردید. بدون استثمار بی‌رحمانه کارگران، زمینه انباشت سرمایه و پیدایش سرمایه‌داری ممکن نبود. سرمایه‌داری با تبدیل اقتصاد تجاری به اقتصاد صنعتی تحول می‌یابد و مهم‌ترین‌ها با استفاده از منابع و ذخایر طبیعی جهان به ویژه فلزات قیمتی، معادن و نیروی کار ارزان، سرمایه‌داری جهانی را به وجود آورد و هرچه بیشتر رشد کرد. اما این تحولات در مشرق زمین و ایران رخ نداد و اقتصاد آن در یک چرخه‌ی نامناسب به غرب وابسته ماند. به عبارت دیگر در شرق نه مناسبات پیشین کشاورزی ادامه پیدا کرد و نه مناسبات سرمایه‌داری - آنچنان که در غرب بود - رشد کرد! «زمین مطلوب و آب لازم، برای افزایش تولید اندک بود. آبیاری مصنوعی در ایران، قنات، کاریز، چاه و کانال‌ها، نیروی عمده را از کشاورزان و جامعه می‌گرفت! موانع اصلی پیدایش سرمایه‌داری در ایران نظام ارضی، وجود قبایل کوچنده، ادغام تجارت و کشاورزی و پیشه و زراعت بودند. از نظر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، در ایران انقلاب به معنای کلاسیک آن، که در غرب بارها اتفاق افتاده بود رخ نداد. آنچه بود عملاً جنگ‌های قبیله‌ای، فرقه‌ای و دینی بود. دلیل اصلی آن نابرابری و نبود قدرت مرکزی و پراکندگی گروه‌های اجتماعی بود، که آن نیز زاینده‌ی اوضاع، طبیعی و ارضی ایران بود. نتیجه آنکه مناسبات سرمایه‌داری در اروپا به مانند آسیبی بود که کالسه‌ی تمدن اروپا را به جلو کشید. رشد علوم، انقلاب صنعتی، تحولات مدنی و سیاسی نیز در رشد تمدن اروپا تأثیرگذار بوده‌اند. این تحولات در ایران رخ نداد و این کشور همچنان در مناسبات نامناسب پیشین باقی ماند! سرمایه‌داری اروپا به دنبال دست‌یابی به دو نیاز متوجه مشرق زمین به ویژه هندوستان و ایران گردید. این‌گونه بود که استعمار با شکل و شیوه‌ی تازه‌ای ظهور می‌کند و نه

تنها مشرق زمین بلکه جهان را تحت سیطره‌ی خود در می‌آورد» (علمداری، ۱۳۸۰: ۲۱۱). برخی دانشمندان عوامل دیگر را بیشتر از عامل استعمار در توسعه نیافتگی ایران دخیل می‌دانند، مثلاً پس از سقوط ساسانیان نظام خلیفگی در ایران اجازه رشد به نظام فئودالی و قدرت‌های محلی نداد و نظام اقطاع‌داری مانع از سازندگی و آبادانی زمین‌ها و رشد کشاورزی شد. «نظام فئودالی در ایران، نظامی اقطاع‌داری بود که به عنوان نظام شبه فئودالی از زوال شیوه‌ی تولید آسیایی پیشین به وجود آمده بود. مالکیت اروپایی یک مالکیت ثابت و مستقر، ولی مالکیت مالک بزرگ ایرانی در دوران اقطاعی، مالکیتی متزلزل و متکی به دستگاه سلطنت و حکومت مرکزی است و با تغییر سلسله‌ی سلاطین به مالکیت او نیز خاتمه داده می‌شود.» (خنجی، ۱۳۵۸: ۸۰)

خانم لمبتون در مورد وضعیت زمین‌داری و کشاورزی در ایران چند ویژگی را مطرح می‌کند: «۱)..... مسئله کمبود آب (تعیین محل سکونت به دلیل دوری یا نزدیکی به آب، چگونگی احداث مزارع به دلیل منبع و مقدار آب، چگونگی مالکیت بر زمین و کمبود آب) مالکیت اشتراکی بر زمین را به وجود آورد. ۲) چگونگی شکل توزیع جمعیت در ایران تأثیر فراوانی بر تحولات سیاسی داشته است. این ویژگی (پراکندگی) تشکیل دهکده‌های پراکنده، را به دنبال داشت. دهکده‌ها اساس حیات اجتماعی ایران را تشکیل می‌دادند. سازمان دهکده مانع شکل‌گیری مالکیت فردی در ایران می‌شد، یعنی مانع تحول به سوی سرمایه‌داری بود. ۳) ایلی بودن جامعه ایران عامل دیگری بود. (هویت فردی لازمه‌ی توسعه مناسبات سرمایه‌داری و جامعه مدنی است و این در ایران شکل نگرفت). ۴) نبود توان مالی زارعین ۵) رسم بیگاری کشیدن (ارباب و مالک از دهقان کار مجانی می‌کشید). ۶) مالک در ده و زمین‌های خود زندگی نمی‌کرد. {برعکس اروپا} مالک گذشته از زمین‌داری به کار تجارت هم می‌پرداخت و این موضوع مانع جدایی زراعت و حرفه‌های فنی می‌شد و این موضوع مانع گسترش سرمایه‌داری در شهرها گردید. یعنی تفاوتی ساختاری میان ده و شهر به وجود نیامد. این امر باعث سلطه‌ی زمین‌داران تاجر بر اقتصاد ایران بود (لمبتون، ۱۳۶۲: ۵۱). «برنیه»^۱ شکل اساسی تمام پدیده‌های شرق را در این امر می‌یابد که در ترکیه، ایران و هندوستان مالکیت ارضی خصوصی وجود ندارد... (شیخاوند، ۱۳۸۰: ۶۷)

«در اروپا، فئودال‌ها در قلعه‌های خود زندگی می‌کردند و اقتصاد شهری به دست پیشه‌وران و بازرگانان نوکیسه اداره می‌شد. این تفکیک ناشی از سرشت نظام فئودالی اروپا و فراهم شدن زمینه‌های جدایی پیشه و زراعت بود. در ایران اربابان دستی بر زراعت و دستی بر تجارت داشتند.» (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۶). نکته‌ی مهم که باید در نظر داشت این است که در اروپا فئودال‌ها و بازرگانان دو طبقه‌ی جدا از یکدیگر بودند... در ایران منافع حاصل از مناسبات کشاورزی و کارهای تجارته‌ی به یک طبقه، یعنی مالکان تعلق داشت. تاجر منافعش در این بود تا دهقانان همچنان وابسته به زمین باقی بمانند و روستا و کشاورزی روستایی از رونق نیفتد، تاجر تلاشی برای رونق صنعتی نداشت، و به جای گرایش به تولیدات صنعتی به خرید و فروش کالاهای صنعتی تولید شده توسط دیگران (اروپائیان)

می‌پرداخت. بنابراین، در ایران، نه تنها تلاشی برای صنعتی شدن جامعه صورت نمی‌گرفت بلکه مانع رشد صنعت ملی هم می‌شدند. این روند در اروپا (افول جامعه فئودالی و رونق بازرگانی) باعث انباشت سرمایه‌ی پولی گردید و این سرمایه در صنعت به کار گرفته شد. قدرت‌گیری مالی بازرگانان و صنعت‌گران، نفوذ سیاسی و اجتماعی آنها را در جامعه‌ی اروپایی افزایش داد. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا جامعه ایران را سرمایه‌داری نکرد؟

در ایران دولت {حاکم} خود را صاحب کل زمین‌های کشور می‌دانست و برای کنترل زمین‌ها آن‌ها را به وابستگان، درباریان و امرای خود می‌سپرد، حتی زمین‌داران بزرگ امنیت نداشتند و نمی‌توانستند زمین‌های خود را از دست درازی دولت حفظ کنند. این وضعیت تا زمان رضا شاه پهلوی هم ادامه داشت. رضا شاه قصد داشت به نفع حکومت مرکزی از قدرت بزرگ مالکان بکاهد. (جامی، ۱۳۵۵: ۱۵۰) شاه خود را پدر ملت، و ملت را فرمانبردار خود می‌دانست. فئودال‌ها نمی‌توانستند املاک خود را در مقابل تجاوزات دولت حفظ کنند. این مناسبات مانع بزرگی در راه رشد جامعه مدنی ایران بود، چرا که اساس رشد جامعه مدنی را همکاری داوطلبانه تشکیل می‌دهد نه اجبار دولتی! بدین شکل نه فئودالیسم در ایران رشد کرد و نه سرمایه‌داری.

از آنجا که برای مالکین در ایران هیچ امنیتی در مقابل تعرض دولت مرکزی وجود نداشت، هیچ انگیزه‌ای در مقابل تعرضات بیگانگان نیز برای حفظ املاکی و اموالی - که به ظاهر از آنان بود - نداشتند و استعمارگران اروپایی با کم‌ترین زحمت بر عایدات این سرزمین مسلط

گردیدند. در اصل حکومت‌های مرکزی در ایران همچون شریک استعمارگران عمل می‌کردند و یا بر عکس! احمد اشرف در این باره چنین می‌گوید: «موانع داخلی رشد سرمایه‌داری در دوره‌ی قاجار شدت بیشتری یافت. حکومت قاجار با ایجاد ناامنی‌های گوناگون مانع رشد و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران شد. از مهم‌ترین موانع رشد سرمایه‌داری ملی در این دوران ناامنی شدید مردم، به‌طورعموم، و ناامنی تجار و کسبه و پیشه‌وران به‌طور خاص بود. مانع عمده بهبود و رونق کشور ایران ناامنی جان و مال و ناموس مردمان این سرزمین است. این وضع همواره مانع کوشش‌های مردم در راه تولید صنعتی است چرا که هیچ‌کس دست به تولید کالایی که ساعتی بعد از چنگش درمی‌آورند، نخواهد زد.» (اشرف، ۱۳۵۹: ۳۹-۳۸). بنابراین نه فتودالیسم - به معنای کلاسیک آن - در ایران رشد کرد و نه سرمایه‌داری! سرمایه‌داری رشد نکرد چون راه رشد سرمایه‌داری از یک جامعه فتودالی با مناسبات رو به رشد می‌گذرد و این امکان در ایران وجود نداشت.

اما چرا فتودالیسم در ایران رشد نکرد؟ عواملی که مانع رشد فتودالیسم در ایران شد را می‌توان به‌طور خلاصه چنین برشمرد: «(۱) وضعیت اقلیمی، از جمله فقر طبیعت و کمبود آب (۲) شیوه تولید و معیشت محدود و بسته (۳) عدم رشد مالکیت خصوصی بر زمین (۴) غلبه اقتصاد روستایی بر اقتصاد شهری و ادغام شدن پیشه و فن با زراعت (۵) استبداد سنتی (۶) ادغام دین و دولت (۷) عدم رشد شهرهای مستقل و مراکز تجاری (۸) عدم شکل‌گیری هویت فردی» (علمداری، ۱۳۸۰: ۱۸۴) بنابراین می‌توان گفت، جامعه فتودالی ایران نتوانست مادر خوبی برای زایش جامعه سرمایه‌داری در ایران باشد. و این همان است که مارکس آن را شیوه‌ی تولید آسیایی و استبداد شرقی و لنین آن را آسیائیسیم می‌نامد.

چرا سرمایه‌داری - کلاسیک - در ایران رشد نکرد؟

وفور آب در غرب - برای کشاورزی - و کمبود آن در شرق دو نتیجه متفاوت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به دنبال داشت، از آنجا که در مشرق زمین تأمین و تقسیم آب به عهده دولت بود، مالکیت دولتی بر زمین به وجود آمد. یعنی مالکیت زمین وابسته به مالکیت آب بود. پادشاه معمولاً زمین‌ها را به صورت اقطاع در اختیار حاکمان محلی و یا افراد دیگر می‌گذاشت. شاه هرگاه اراده می‌کرد زمین (اقطاع) را از او می‌گرفت و به دیگری واگذار می‌کرد. (پتروشفسکی،

۱۳۵۳: ۵-۱۸۴) مالکیت دولتی بر زمین در شرق، تمرکز قدرت سیاسی در دست شاه را سبب می‌شد و این یعنی استبداد فردی، تا جایی که هیچ حرکتی بدون خواست و اراده‌ی شاه میسر نبود. اما نوع مالکیت بر زمین در غرب به صورت خصوصی بود و این موضوع سبب می‌شد که قدرت سیاسی میان صدها فئودال تقسیم شود. ادامه‌ی این دو نوع مالکیت، دو آینده‌ی متفاوت را در شرق و غرب به وجود آورد! در شرق مالکان زمین دار از یک طرف در شهر زندگی می‌کردند و به کار تجارت می‌پرداختند و از طرف دیگر به کار کشت در روستاها ادامه می‌دادند، بنابراین فعالیت‌های تجاری به تجار شهری اختصاص نداشت و نیروهای دیگر از جمله علمای دینی و درباریان و دیوانیان و حتی شاه به کار تجارت می‌پرداختند. (شاردن، ۱۳۵۰: ۳۶۴). در غرب دگرگونی‌های علمی، فنی، اکتشافات، اختراعات و ثروت اندوزی سرمایه‌ی تجاری را تبدیل به سرمایه‌ی صنعتی کرد و آنها به عنوان یک طبقه‌ی جدید بر موج تحولات گسترده‌ای که در اروپا جریان داشت سوار شدند و کنترل همه جانبه‌ی امور را به دست گرفته و آن را به ساحل امن ثروت و سرمایه صنعتی و بانکی سوق دادند. اما در ایران چنین تحولی رخ نداد و اقتصاد به شکوفایی نرسید و تا قرن بیستم در مرحله‌ی سرمایه‌داری تجاری - کاذب - باقی ماند و این همان چیزی است که اکثر نظریه‌پردازان به عنوان یکی از عوامل نفوذ استعمار در ایران از آن نام می‌برند. بنابراین از قرن ۱۶م تا ۱۷م پدیده‌ی استعمار عامل مهم‌تری شد تا جامعه‌ی ایران نتواند به سوی سرمایه‌داری صنعتی گام بردارد. مارکس ظهور سرمایه‌داری در غرب را بسته به سه عامل می‌داند: ۱- انباشت سرمایه. ۲- تبدیل ارزش مصرف به ارزش مبادله‌ای (تولید ارزش اضافی) ۳- آزادی نیروی کار از قید زمین و یوغ فئودالها (مارکس، ۱۳۵۳: ۶۰۰) این سه عامل هیچگاه در ایران به صورت طبیعی ظهور نکرد، یعنی مناسبات تجاری نتوانست ثروت‌اندوزی کند، پس سرمایه‌ای تشکیل نشد تا دهقانان آزاد شده را به کارگیرد، دهقانان نمی‌توانستند آزاد شوند چرا که زیر یوغ اربابان وابسته به شاه بودند، بنابراین کار ارزان پدیدار نگردید و ثروت پولی نتوانست تبدیل به سرمایه صنعتی شود تا کار ارزان را استخدام کند و به گردش درآورد. کارآزاد و بازارآزاد دو شرط اساسی برای رشد سرمایه‌داری صنعتی می‌باشند که در ایران به طور طبیعی به وجود نیامدند و این استعمار بود که تولید برای مصرف را تبدیل به تولید برای مبادله کرد و بازار داخلی ایران

در تملک غرب باقی ماند. اما باید در نظر داشت که صنعت به تنهایی نمی‌توانست سازنده‌ی تمدن معاصر غرب باشد. اگرچنین بود چین خیلی پیش از غرب به تمدن معاصر دست می‌یافت. «دولت امپراطوری چین از ترس قدرت‌گیری بازرگانان چینی، ساختن کشتی‌های اقیانوس پیما را به بهانه‌ی ترس از دزدان دریایی منع کرده بود!» چینی‌ها این جهان‌گشایی و حرکت به سوی علوم و صنایع مدرن را رها کردند تا نظام اجتماعی کهنه‌ی خود را حفظ کنند!» (10-Chirat 1994). وقتی صحبت از مردمان در شرق به میان می‌آید، تمامی نفوس به جز شاه یا خلیفه را شامل می‌شود. حتی فرزندان شاه و امیران و وزیران، همه رعیت و جزو اموال شاه محسوب می‌شدند و شاه برجان و مال آنها اشراف تام داشت و هیچ نیرویی یارای مقابله و ایستادگی در مقابل اقتدار و حق «قانونی»، «الهی» او را نداشت. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که هیچ حرکتی چه نیک و چه بد، چه خیر و چه شر، چه مادی و چه معنوی، چه تولیدی و چه خدماتی، جنگ یا صلح، مرگ یا زندگی بدون خواست شاه (سلطان، خلیفه) مقدور نبود. «...آنچه از این آمد و شد حکومت‌ها و شاهان به جا می‌ماند، که در ایران هم فراوان بود، فرهنگ شمشیرسالاری، خودنمایی، تکبر، جور و ستم و گردنکشی که خاص بزرگان و خواص بود که خود را صاحب ملک، مال و جان مردمان می‌دانستند... و این رعیت بود که جور همه را می‌کشید و... (شعبانی، ۱۳۷۱: ۱۶۳). «در شرق نه بورژوازی رشد کرد و نه دین از نهاد حکومت جدا شد، ادغام این دو نهاد همواره مانع رشد استقلال فکری و خلاقیت‌های انسانی بوده است، زیرا همه چیز از پیش تعیین شده است و انسان نمی‌تواند و نباید که خارج از این چارچوب بیندیشد و رفتار کند، همان گونه که گفته شد اصولاً تاریخ شرق به صورت تاریخ مذهب خود را آشکار می‌سازد.» (مارکس، ۱۳۵۸: ۱۹).

برخی از نظریه‌پردازان گذشته از استعمار موارد فکری و فرهنگی افول علم را عامل عقب ماندگی ایران می‌دانند. مانند علی رضا قلی، او دلیل عقب ماندگی ایران را ذهنی می‌داند. همچنین نخبگان سیاسی را نیز از دیگر عوامل عقب ماندگی ایران می‌داند و مردم را نیز مقصر می‌داند که اجازه داده‌اند این نخبگان فاسد بر جامعه حکم برانند. و یا اینکه آقای صادق زیبا کلام علت اصلی عقب ماندگی ایران را در عدم رشد یا دقیق‌تر در افول علم می‌داند و رشد

جوامع غربی را ناشی از پیدایش علم در این جوامع می‌داند. (رضا قلی، ۱۳۷۷: ۱۶۰) و (زیبا کلام، ۱۳۷۷: ۲۷۶).

اندیشمندان دیگری بودند که علت عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران را گذشته از استعمار دین و از جمله دین اسلام را عامل عقب ماندگی می‌دانند! میرزا فتحعلی آخوند زاده که سه نظریه ۱-خط والقباء، ۲-اسلام، ۳-چیرگی عرب را عامل عقب ماندگی ایران می‌داند. البته میرزا ملکم خان و عبدالرحیم طالبوف علل عقب ماندگی و انحطاط را شرایط معرفتی و فرهنگی عنوان می‌کنند، و آن را به دین و استبداد ربط می‌دهند. افرادی مانند ابن خلدون عامل خارجی (اعراب و مغول) را ویرانگر تمدن و عامل انحطاط مشرق زمین و ایران می‌دانند، که گذشته از مسائل فرهنگی و نابودی جمعیتی باعث ویرانی و عقب ماندگی سیستم فئودالی گردیدند. (۱۵- فشاهی، ۱۳۵۴) و (ابن خلدون، ۱۳۵۲) گروه دیگری عامل عقب ماندگی و انحطاط جامعه ایران را مناسبات ذهنی و فرهنگی و اجتماعی می‌دانند. آنها می‌گویند فرهنگ ایران نازاست. فرهنگی که به دین و فلسفه اسلامی آغشته است مانع می‌شود که انسان به گونه-ای عقلی و علمی بیاندهد. بنابراین عامل بازدارنده‌ی رشد در ایران ذهنی بوده است. از جمله این افراد می‌توان نام برد از علی رضا قلی و سید جمال‌الدین اسد آبادی. که بحث عقلانیت را مطرح می‌کند. گروه دیگری، مناسبات اقتصادی و تولیدی را عامل توسعه نیافتگی می‌دانند. یعنی فئودالیسم و سیستم قبیله‌ای و شیوه‌ی تولید آسیایی را مطرح می‌کنند. بیشتر نظریه پردازان روسی بر این نظریه تکیه دارند که شیوه‌ی فئودالی ایران مانع رشد سرمایه‌داری گردید مانند: دیاکونف، پیگولوسکایا، پتروشفسکی و دیگران، برخی اندیشمندان ایرانی نیز تحت تأثیر آنها بوده‌اند. برخی همچون احمد اشرف و حبیب‌الله پیمان نیز ساختار ایلی و عشایری را در ایران عامل عقب ماندگی می‌دانند. آنها وجود قبایل و عشایر و از طرف دیگر عدم اسکان آنها را در ایران مانع بزرگی در راه توسعه اجتماعی و سیاسی بوده است. به همین دلیل رضاشاه پهلوی (۱۳۰۴ش) را که درصدد برآمد تا عشایر را اسکان دهد (تخته قاپو کند) تجدد خواه و مدرن می‌داند که در جهت پیشرفت کوشیده است. (اشرف، ۱۳۵۹) و (پیمان، ۱۳۷۴). اما آنچه در زمینه علل توسعه نیافتگی ایران بیشتر مورد نظر است پدیده استعمار است که به عنوان یکی از پیامدهای انقلاب صنعتی و رشد سرمایه‌داری اروپا در ایران باید به آن توجه ویژه

داشت! «استعمار یا استعمارگری در لغت به معنای آبادانی خواستن و آباد کردن است (Colonialism). مقصود از آن مهاجرت افرادی از یک کشور و تشکیل یک ماندگاه تازه در سرزمینی نو و آباد کردن آن است. اما معنای دیگر آن - که امروزه بیشتر به کار می‌رود - تسلط سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی ملتی قدرتمند بر یک قوم یا ملت ضعیف است. مفهوم استعمار امروزه با مفهوم امپریالیسم (Imperialism) پیوستگی کامل یافته. امپریالیسم عنوانی است برای قدرتی (یا دولتی) که بیرون از حوزه‌ی ملی خود {مستقیم یا غیرمستقیم} به تصرف سرزمین‌های دیگر پردازد و مردم آن سرزمین‌ها را به زور وادار به فرمانبرداری از خود کند و از منابع اقتصادی و مالی و انسانی آنها به سود خود بهره‌برداری کند. اگرچه استعمار پیشینه‌ی کهن دارد اما تاریخ مفهوم جدید آن از قرن‌های شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود. (آشوری، ۱۳۷۸: ۲۶) تاریخ پیدایش استعمار را می‌توان به چهار دوره تقسیم نمود:

۱- دوره‌ی باستان: در این دوره ایران خود یکی از کشورهای قدرتمند بود که بخش بزرگی از جهان باستان را تحت سیطره داشت. ۲- دوره‌ی استعمار جهانی: در این دوره استعمار بر محور اقیانوس‌های اطلس، هند و آرام می‌گشت. در این دوره نفوذ اروپا در کشورهای غیر اروپایی گسترش می‌یابد. ۳- استعمار در قرن‌های نوزدهم و ابتدای قرن بیستم: به دنبال تحولات اقتصادی و سیاسی - ناشی از انقلاب صنعتی در اروپا - استعمارگری و بهره‌کشی از کشورهای مستعمره شدت بیشتری گرفت. از آنجا که انقلاب صنعتی نیاز به مواد خام را افزایش داد، کشورهای صنعتی اروپا نفوذ خود را در کشورهای مستعمره هر چه بیشتر گسترش دادند و آن کشورها - به ویژه ایران و هندوستان - را تبدیل کردند به بازاری برای فروش تولیدات خود. همزمان با گسترش استعمارگری در جهان، نهضت‌های آزادی‌خواهی در جهان نیز بالا گرفت، به گونه‌ای که کشورهای استعمارگر مجبور گردیدند شکل استعمارگری و فشارهای خود را بر مستعمرات تغییر دهند. گرچه شکل استعمارگری تغییر کرد و از خشونت مستقیم آن کاسته شد اما دامنه‌ی نفوذ آن و بهره‌برداری از منابع خام و بازار مستعمرات بیشتر گردید. برخی بر این باورند که انقلابات و استقلال‌طلبی‌ها شکل و شیوه‌ی استعمارگری را تغییر داد، به گونه‌ای که استعمارگران به اجبار استقلال برخی از این کشورها را به رسمیت شناختند. اما این به آن معنا نیست که بهره‌برداری‌های اقتصادی و سیاسی از این کشورها پایان پذیرفته است، بلکه شکل

بهره‌برداری تغییر کرده است. ۴- دوره‌ی استعمار نو: (Newcolonialism) در این مرحله صدور سرمایه‌های جای صدور کالا را گرفت. در این مرحله کشورهای سرمایه‌داری Capitalism به جای کالا، شرایط تولید را به مستعمرات انتقال دادند. به دلیل وجود مواد اولیه، بازار و نیروی کار ارزان و...! توضیح اینکه، حاکمان و درباریان این کشورها مثلاً هندوستان یا ایران در جهت منافع انگلستان یا دیگر کشورهای اروپایی انجام وظیفه می‌کردند! این شکل جدید رابطه‌ی کشورهای استعمارگر با اقمار خود عنوان «استعمار نو» به خود گرفت. هر چقدر آگاهی و شکل مقابله و مبارزه‌ی مردم در کشورهای مستعمره بیشتر می‌شد و بر آزادی و خواسته‌های خود پافشاری می‌کردند، کشورهای استعمارگر شیوه‌های علنی و خشونت‌آمیز خود را کنار می‌گذاشتند. به دنبال این شیوه آنها ادعا می‌کردند که مستعمرات کشور به دنبال مبارزات خود به آزادی دست پیدا کرده است! آنها استعمارگران را از کشور خود بیرون رانده و به استقلال رسیده‌اند! پیامد این تبلیغات به آنجا رسید که برخی از روشنفکران مستعمرات به این باور می‌رسیدند که دیگر آزاد شده و جایی برای استعمارگران در کشورشان وجود ندارد! در این راستا حاکمان با شعارهایی به جامعه‌القاء می‌کردند که استعمار از کشور ما رخت بر بسته است! «ما به آزادی و استقلال رسیده‌ایم و در کشور ما دیگر جایی برای قدرت‌های استعماری (غربی) وجود ندارد.» (بهار، ۲۵۳۵: ۵۰) در جهت بهره‌برداری هر چه بیشتر از مستعمرات، قدرت‌های استعماری تلاش بسیار دارند تا مانع توسعه صنعتی و تولید در کشورهای اقماری خود شوند. تنها چیزی که این کشورها اجازه‌ی تولید آن را داشتند استخراج مواد اولیه برای مستعمرات بود! البته امروز این سیاست اقتصادی تا حدودی تغییر کرده است و کشورهای صنعتی بیشتر صنایع خود (به خصوص آلوده‌کننده‌ها و آنهایی که به نیروی انسانی سخت نیاز دارند) را به کشورهای جهان سوم انتقال می‌دهند. امروزه اقتصاد و بازار جهان سوم تابعه‌ای از بازار و نیازمندی‌های کشورهای صنعتی می‌باشند. استعمار طی مسیر توسعه خود سیاست‌های مختلفی را تجربه کرده است. امروزه استعمار شکل جهانی (سرمایه جهانی = دهکده‌ی جهانی = جهانی شدن) به خود گرفته است و سیاست‌هایی اتخاذ می‌کند که به سختی می‌توان به چگونگی آنها پی برد. در

واقع این تازه‌ترین شکل استعمارگریست که تمامی رژیم‌های سیاسی جهان را به پیمانکاران سیاسی تبدیل نموده است و تا زمانی که طبق قرارداد با «کمیته ۳۰۰»^۱ انجام وظیفه می‌کنند به حکومت خود ادامه می‌دهند در غیر این صورت به وسیله‌ی یک «انقلاب» یا کودتا و یا حمله‌ی مستقیم سازمان «ملل» جای خود را به پیمان کاری دیگر می‌دهند. آنچه مسلم است تاوان این همه را مردمان آن سرزمین می‌پردازند.

روند و عملکرد استعمار در ایران

انقلاب صنعتی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اروپا را به گونه‌ای رقم زد که بدون تسلط همه جانبه بر مستعمرات نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد، بنابراین به این نتیجه رسید که تنها از طریق نفوذ سیاسی و فرهنگی است که می‌تواند تسلط کامل اقتصادی خود را بر مستعمرات حفظ کند و تا قرن‌ها و شاید هم تا همیشه ادامه دهد! یکی از راه‌های نفوذ غرب و به ویژه انگلستان در مشرق زمین - که احتمالاً این تسلط هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت - شناخت و تسلط بر تاریخ و فرهنگ مردمان آنجا بوده است! انگلستان با فرستادن نیروهای جسور، شجاع، آگاه، دانا، زیرک، باهوش، خستگی ناپذیر، ملی‌گرا و جاه‌طلب خود، که البته برای رسیدن به هدفشان هر تلاش و جنایتی را نیز مرتکب می‌شدند و هر نوع اخلاقیات و اعتقادات انسانی را زیر پا می‌گذاشتند، توانست ابتدا بر روح و روان حکام و مردمان مستعمرات خود تسلط یابد، فرهنگ‌سازی و اعتقادسازی کند، و به ایجاد ادیان و آئین‌های تازه بپردازد و مسیر حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنها را برای چپاول همه جانبه به نفع خود دگرگون کند. «در سال ۱۶۱۵ م (در دوران حکومت جهانگیر شاه پسر اکبر شاه) سر توماس رو سفیر جمیز اول پادشاه انگلستان به دربار جهانگیر رسید و اجازه تأسیس شرکت هند شرقی را به دست آورد.» (بهار، ۲۵۳۵: ۳۴۹) و (۳۴-۳۳۳: ۲۰، ۱۹۰۶ Robinson) از این زمان به بعد انگلستان با این ترفندهای مختلف توانست رقبای اروپایی خود را از هندوستان اخراج کند. پس از آن که شرکت هند شرقی در هندوستان رونقی گرفت به فکر نفوذ بیشتر در ایران افتاد. به این منظور

^۱ کمیته ۳۰۰ نام کتابی است از دکتر جان کولمن، وی معتقد است که نظم جهان از چند دهه‌ی پیش تا کنون زیر نظر و به خواست تنها ۳۰۰ نفر از سرمایه‌داران بزرگ جهان به حیات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی خود ادامه می‌دهند.

رئیس کمپانی هند شرقی نماینده‌ای به نام ریچارد استیل را به دربار شاه عباس بزرگ فرستاد، تا با ایجاد بازاری در ایران مازاد بازار هند را به فروش برسانند! بدین شکل بود که راه نفوذ انگلستان به ایران نیز باز شد. از دوران حکومت جهانگیر (۱۶۰۵ م) به بعد، یعنی از زمانی که انگلستان به دربار و جامعه هند نفوذ کرد، هندوستان رنگ آرامش به خود ندید!... انگلستان برای حفظ مسیر دریایی جنوب آفریقا به هند بسیاری از مناطق جهان را مستعمره و یا حتی اشغال کرد و برای تسلط بر مسیر کانال سوئز به هند، مصر که زیر نفوذ فرانسه بود را (سال ۱۸۸۳ م) اشغال و به یک تحت‌الحمایه تبدیل کرد، در آنجا مؤسسات، مدارس، بیمارستان‌ها، راه‌ها و ارتش منظم به وجود آورد». (ناردو، ۱۳۸۶: ۶۳) تحت‌الحمایگی هند برای بریتانیا تا انقلاب ۱۹۴۷ م به رهبری گاندی ادامه داشت، از این زمان تسلط بر هند شکل دیگری پیدا کرد! چون سادگی خواهد بود اگر بپذیریم با این انقلاب دست بریتانیا برای همیشه از هند کوتاه شده است! از ورود پرتغالی‌ها به هند تا کنون، ایران نیز به موازات هندوستان مورد چپاول اروپاییان قرار داشته است... استعمارگران هر زمانی که حاکمی لایق بر ایران حکومت می‌کرد رفتارشان از حدود تجارت خارج نمی‌شد، اما همین که حاکم نالایقی روی کار می‌آمد، آنها نیز شروع می‌کردند به جویدن هستی و زندگی مردمان ایران! از آن جا که حکومت‌های خوب هستند که ملت‌های خوب را می‌سازند (و البته برعکس آن هم صادق است).

ایران در این دوره حکومت خوبی نداشت تا ملت خوبی پرورش دهد! این شد که اروپائیان توانستند به راحتی هر چه تمام‌تر بر جان و مال ما تسلط پیدا کنند. در دورانی که کشورهای اروپایی به دنبال یافتن طلا و نقره و سودهای بازرگانی کلان، شرق و غرب جهان را در می‌نوردیدند، کشور ما درگیر جنگ‌های بیهوده با ترکان، ازبکان، پدراکشی، پسرکشی، وزیرکشی، مال اندوزی درباریان، عیاشی و ستم‌گری‌های شاهان و امیران بر مردم و بر یکدیگر بودند. توضیح این که انگلستان بسیار با احتیاط به ایران نزدیک می‌شد، (مثلاً ابتدا با فرستادن برادران شرفی به دربار شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۷۸) از اوضاع دربار کاملاً مطلع شد،) وقتی پی برد که حکومت و دربار ایران این همه نا به سامان و ضعیف است، در صدد برآمدند تا آن کنند که کردند. در مورد اوضاع ایران و بی‌تدبیری سلطان حسین صفوی (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م) سرپرسی ساکس می‌نویسد: «ایرانیان درحالی که فقط دو هزار نفر تلفات داده بودند با فصاحت

و رسوایی فرارکردند و دیگر جرأت مقابله با افاغنه را در جبهه‌ی جنگ باز نیافتند.» ملت ایران در این هنگام مردانگی و غیرت خود را از دست داده بود و البته وقتی ملتی ترسو و نامرد شد، به حکم تاریخ محکوم به زوال بوده و حتماً باید سقوط نماید «(بهار، ۲۵۳۵ش: ۲۹) این تحلیل و برداشت از یک ملت و حکام آن، اساسی‌ترین دلیل تسلط همه جانبه انگلستان بر ایران بود، با این همه نفوذ و تسلط بر ایران چندان هم راحت نبود. چرا؟ تحلیل گران بریتانیا با نگاه به تاریخ ایران به این نکته به درستی پی برده بودند که ملت ایران هر گاه رهبری لایق و با تدبیر داشته باشد (چون نادر که بلافاصله بعد از این فجایع ظهور کرد) یقیناً می‌تواند نه تنها از مرز و بوم خود دفاع کنند بلکه بر سرزمین‌های دیگر نیز فائق آیند. اما این واقعیت تلخی است که ملت ایران برای دفاع از خود نیاز به قهرمان دارد، و این را نازک‌اندیشان انگلستان به می‌دانستند به همین لحاظ بارها و بارها برای ملت ایران قهرمان‌سازی کرده اند! که البته این قهرمان‌سازی به شکلی بسیار پوشیده‌تر تا کنون ادامه دارد. و باز البته این واقعیت تلخ خاص ایران نبوده و در اکثر جوامع رخ داده است.

از دوران انقلاب صنعتی (قرن ۱۸ و ۱۹ م) واقعه‌ای در مشرق زمین رخ نداده است که انگلستان در چگونگی آن و یا لاقلاً نتیجه‌ی آن اثرگذار نبوده باشد! مثلاً قراردادهایی که از این دوره به بعد با ایران بسته شد چه انگلستان و یا روسیه با ایران و یا دیگر دولت‌های اروپایی با ایران و یا با یکدیگر، همه در جهت تحکیم سلطه‌ی استعماری بر ایران و هندوستان (مشرق زمین) بوده است. یکی از مقاصد اصلی بریتانیا این بود که یک کمربند حفاظتی به دور هندوستان ایجاد نماید! ناپلئون بناپارت برای ضربه زدن به انگلستان متوجه هندوستان شد، راه هندوستان از ایران می‌گذشت، پس معاهده‌ی «فین کن اشتاین» را با ایران منعقد کرد، انگلستان به تکاپو افتاد و عهدنامه تیلست (میان روسیه و فرانسه) منعقد شد و معاهده «فین کن اشتاین» بی‌تأثیر گردید! در این دوره هیچ حادثه‌ای نیست که بی‌ارتباط با یکدیگر باشند، به ویژه در مورد ایران و هندوستان. «در همین زمان انگلستان یکی از زیرکترین افراد خود به نام سر جان ملکم^۱ را به ایران فرستاد، وی با انعقاد قراردادهایی با فتحعلی شاه (۱۷۹۸ - ۱۸۳۴ م) ایران را کاملاً در اختیار خود گرفت. «اسناد وزارت خارجه ایران، ۱۳۶۲) و (کی) و (لچانفسکی ۱۳۵۶).

با توجه به قراردادهای ۱۹۰۵ م، ۱۹۰۷ م، ۱۹۱۹ م و قراردادهای قبل از آن می‌توان گفت: وقوع جنگ جهانی اول و انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ م در روسیه، باعث شدند که ایران بتواند در ظاهر استقلالش را حفظ کند (خاک ایران تجزیه نشد) به عبارت دیگر، اگر اختلاف و تضاد قدرت - های استعماری در ایران نبود که ترک تازی یک دیگر را خنثی کنند، یقیناً ایران توان مقابله با آن‌ها را نداشت و اوضاع فلاکت‌بارتری پیدا می‌کرد! اوضاع فلاکت‌بار ایران در این دوران (قاجاریه) را می‌توان از یادداشت‌های شخصی ناصرالدین شاه

(۱۸۴۸_ ۱۸۹۶ م) استنباط کرد: «می‌خواهیم به شمال مملکت برویم سفیر انگلیس اعتراض می‌کند، می‌خواهیم به جنوب برویم سفیر روس اعتراض می‌کند، ای مرده‌شو این مملکت را ببرد که شاه حق ندارد به شمال و جنوب مملکتش مسافرت نماید».[!!] (مدنی، ۱۳۶۱: ۸۱) عجب است که شاه دخالت بیگانگان را می‌بیند اما بی‌عرضگی خود و دستگاه دولتی را نمی‌بیند! با این همه نباید مقاومت مردم ایران را در حفظ تمامیت ارضی کشور خود نایده گرفت، مانند مقاومت مردم جنوب (تنگستانی‌ها ۱۹۲۲-۱۹۱۴) در مقابل قشون قدرتمند انگلیس، اگرچه مقاومت تنگستانی درهم شکسته شد اما این مبارزات در چگونگی سیاست‌گذاری‌های انگلستان در ایران بی‌تأثیر نبوده است. مثلاً انگلستان پی برد که نمی‌توان ایران را به مانند هندوستان اشغال و یا جزو مستملکات خود قرار دهد!

درسی که می‌توان از این حوادث گرفت آن است که اوضاع فلاکت‌بار ایران در این دوران تنها به واسطه‌ی قدرتمندی دولت‌های استعماری نبود، بلکه بی‌تدبیری و بی‌عرضگی و عیاشی شاهان و دستگاه حاکمه و دربار نیز از یک سو و نبود نهادهای مدنی و دموکراسی - ناشی از استبداد بی‌حد و حصر و لجام گسیخته - از طرف دیگر، عوامل قدرتمندی بودند برای این وضعیت فلاکت‌بار ایران!

برخی معتقدند که دوران استعمار به سر آمده و امروز دولت‌ها براساس تفاهم و دوستی و روابط متقابل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند، اما با نگاهی به تاریخ نفوذ و عملکرد انگلستان در ایران و مناطق تحت نفوذ خود، می‌توان پی برد که این سخنی به دور از واقعیت است! چرا که حیات کشورهای استعماری (امپریالیستی) و رفاهی که برای مردم

خود فراهم آورده‌اند در تسلط داشتن بر سرزمین‌های دیگر است که این تسلط را تحت هیچ شرایطی از دست نخواهند داد!

هریک از سفرنامه‌ها و خاطرات نیروهای انگلیسی در مشرق زمین و به ویژه ایران می‌توانند ما را به این واقعیت رهنمون کنند که استعمار تا امروز همچنان به حیاتش ادامه داده است! مثلاً «خاطرات همفر» (همفر، ۱۳۸۹) می‌تواند چرایی و چگونگی تداوم حیات استعمار-انگلستان را برای ما روشن نماید.

«از سال ۱۸۶۹ م که جفری دولانگی Geoffrey deLangley در زمان ارغون شاه به ایران آمد به بعد تا ۱۹۸۳ م که مایکل کیت اورلبار (Michael Keith orerbar) به عنوان سرپرست «دفتر حفاظت» به ایران اعزام شد، حدود ۳۴ سفیر از انگلیس به ایران آمد. (علی بابایی، ۱۳۷۵: ۲۷۳) هر یک از فرستادگان و یا افرادی که تحت عنوان‌های مختلف سیاسی، نظامی، دینی، پزشکی، سیاح، باستان‌شناس، بازرگان و غیره به ایران آمدند بسیار ارزشمندتر از شاهان و درباریان ایران برای انگلستان بودند! چرا که یکی از اصلی‌ترین دلایل تداوم و استحکام استعمار بودند!

نتیجه

در مورد پیامدهای استعمار در مشرق زمین و ایران اگر چه نظریات گوناگون و متفاوتی وجود دارد، می‌توان آنها را به دو دسته کلی تقسیم نمود: (۱) پیامدهای مثبت (۲) پیامدهای منفی **پیامدهای مثبت:** اگر چه برخی باور به پیامدهای مثبت ندارند اما اسنایدر در کتاب امپریالیسم خود می‌نویسد: «میراث استعمار چند وجهی بوده است، همه مستعمرات سابق (او باور ندارد که امروز مستعمره وجود دارد) از روابط خود با استعمارگران سابق هم نفع برده‌اند و هم زیان دیده‌اند، مثلاً در هندوستان برخی به بریتانیایی‌ها انتقاد می‌کردند که در حل مشکلات نظام کاستی، نوزادکشی، بی‌سوادی، فقر و قحطی و بیماری در هند کاری نکرده‌اند، انگلیسی‌ها نیز در دفاع از خود می‌گفتند: ما جاده‌ها، راه‌های آهن، مدارس، و دانشگاه‌ها ساختیم و قوانین و دستگاه‌های قضایی را بهبود بخشیدیم و...! (اسنایدر، ۱۹۷۳: ۹). در مورد ایران می‌گویند، «تا پیش از ورود استعمارگران به ایران، این کشور دارای حکومت‌های «مستقل» و به «اصطلاح ایرانی» بودند، آن‌ها چه گلی بر سر مملکت و مردم ایران زدند؟ و چه جنایتی نکردند، که

استعمارگران کردند؟ آیا ایرانیان هموطنان خود را زنده زنده پوست نکندند و یا چشم در نیاورند و...؟ بلایایی که استعمارگران بر سر ایرانیان آوردند، بدتر از آن را خود حاکمان مستبد بر سر ملت و مملکت خود آورده اند، بی آنکه ذره‌ای در جهت آبادانی کشور خود کوشیده باشند! استعمار اگر برای رفاه حال نیروهای خود آبادانی‌هایی کردند، برای مردم آن مملکت هم مفید بوده است! شاهان و حکام ایران در جهت رفاه مردم «خود» چه کردند؟ برخی چون دان ناردو معتقدند که «... جامعه‌ی ملل، وظیفه مقدسی برای کشورهای متمدن جهان در نظر گرفت و آن این بود که از آنجا که در مستعمرات مردمانی ساکنند که هنوز قادر نیستند در شرایط جهان مدرن روی پای خود بایستند، کشورهای فرمانروا به زور هم که شده باید به آن‌ها کمک کنند تا برای خودگردانی و استقلال آماده شوند» (ناردو، ۱۳۸۶: ۸۹).

پیامدهای منفی: اگر بپذیریم که هدف اصلی استعمار استفاده و بهره‌برداری از منابع طبیعی و اقتصادی کشور مستعمره است، پیامدهای منفی آن را راحت‌تر می‌توان باز شناخت. مثلاً هندوستان - ایران - برای انگلستان، یک منبع عظیم ثروت محسوب می‌شدند. از هند، گندم، جو، پنبه، برنج، طلا، یاقوت، زمرد، الماس، لاجورد، سنگ‌های قیمتی و بسیار کالاهای دیگر به انگلستان صادر می‌شد. از انگلستان، مشروبات مختلف، وسایل قمار و لاتاری، فیلم‌هایی که فرهنگ هندیان را تحت الشعاع خود قرار می‌داد و کالاهای ساخت خود را به هندوستان می‌فرستادند و تلاش بسیار می‌کرد تا فرهنگ خود را در آن جا گسترش دهند. در ایران نیز همین سیاست‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را پیش می‌برد و در این راه از هیچ تلاش و جنایتی دریغ نمی‌کرد، آنها به وسیله‌ی جاسوسان داخلی و عوامل خود میان اقوام و قبایل مستعمرات دشمنی براه می‌انداخت! (تفرقه بینداز و حکومت کن) مواد مورد نیاز خود را تأمین می‌کردند و به ارزاترین شکل به انگلستان می‌بردند و کالاهای ساخت خود را به سودآورترین شکل ممکن به این کشورها صادر می‌کردند! انگلستان تلاش می‌کرد تا یک حکومت به ظاهر مستقل در ایران بوجود آورد تا با هزینه و نیروهای نظامی آنها، مانع پیشروی دشمنانش (دولت‌های اروپایی به ویژه روس و انگلیس) به هندوستان شود! در این راستا به راحتی قراردادهایی با دولت‌های ایران (صفویه، زندیه، قاجاریه و پهلوی) به نفع خود منعقد می‌کردند! والبته که در صورت لزوم هم به راحتی از تعهدات خود در قراردادها سرباز می‌زدند. انگلستان نیاز داشت تا کالاهای

خود را در مستعمرات و سرزمین‌های تحت نفوذ به فروش برساند، مواد اولیه خود را تأمین کند و امنیت نیروهای خود را تأمین کند. به این منظور نیاز به ایجاد راه و راه آهن داشت. استخراج منابع، نیاز به ماشین‌آلات و صنایع داشت که حتی اگر مایل نبود می‌بایست آنها را به مستعمرات می‌فرستاد. شهرسازی مدرنی که در مناطق استخراج نفت (جنوب ایران) انجام داده بود در اصل از برای این بود تا رفاه نیروهای فنی خود را تأمین کند! بیمارستان‌ها، هم نیروهای خودش و هم نیروهای کار ایرانی را درمان می‌کرد تا در ادامه کار دچار تأخیر و مشکل نشوند! مدرن شدن ایران-کشورهای تحت نفوذ- چندین منفعت برای انگلستان به عنوان یک استعمارگر (امپریالیسم) در برداشت. جوامع سنتی از آنجا که مصرف‌کننده کالاهای مدرن نیستند از نظر اقتصادی سودی برای کشورهای صنعتی ندارند، پس انگلستان ناچار به القاء و تحمیل مدرنیته بود- البته آنچنان که خود در نظر داشت و نه آنچنان که باید باشد- شرایط مدرن‌سازی این بود که از طریق فیلم‌ها، کتاب‌ها، تبلیغات و مدارس که خود ساخته بود فرهنگ مطلوبش را به شکل دلخواه در ایران اشاعه می‌دادند. ... و اگر کمک می‌کنند تا دولتی مرکزی در ایران مستقر شود از برای این است که امنیت داخلی را برای بازارهای خود تأمین کنند! به عنوان مثال مشروطیت راهی به سوی مدرن شدن، رفاه اجتماعی، مطلوبیت زندگی و دور شدن از سنت‌های نامطلوب بود، پس انگلستان به واسطه منتفع شدن از برخی دست‌آوردهایی که از آن منتفع می‌شد از آن حمایت می‌کرد؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که هیچ کشور استعماری، در هیچ کشور تحت نفوذ، از سر صدق، هیچ حرکتی و هیچ کاری در جهت رفاه مردم و یا حکومت آن کشور انجام نداده‌اند، مگر ابتدا منافع خود را در نظر گرفته باشند! اگر چه تا امروز ما برای رهایی از استعمار بهای بسیار گران و سنگینی پرداخته و می‌پردازیم، هیچ‌گاه نباید تصور کرد که قدرتهای استعماری براحتی از استعمارگری خود دست بر خواهند داشت! و یقیناً این تقابل همچنان ادامه خواهد داشت. اگر چه شیوه‌های استعماری بسیار تغییر کرده و بسیار مستور شده‌اند اما تصور پایان آن بسیار مشکل می‌نماید! ... تا پیش از جهانی شدن سرمایه‌داری «دهکده‌ی جهانی» گاه رقابت استعمارگران می‌توانست به نفع مستعمرات تمام شود، اما با پایان یافتن این رقابت‌ها، کشورهای که نتوانسته‌اند در هرم قدرت قرار گیرند همچنان محکوم به فرمانبرداری می‌باشند!

منابع

- ۱- علمداری، کاظم. چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، چاپ چهارم، تهران، نشر توسعه ۱۳۸۰ خ
- ۲- خنجی. محمدعلی، تاریخ ماد و منشاء نظریه دیاکونف، ناشر کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۸ خ
- ۳- لمبتون. آن، زارع و مالک در ایران، ترجمه منوچهرامیری، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۶۲ خ
- ۴- شیخاوند. داور، پنج مقاله مارکس و انگلس درباره ی ایران، نشر آینه، چاپ دوم؛ تهران ۱۳۸۰ خ
- ۵- اشرف. احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران در دوره ی قاجار، انتشارات زمینه، تهران ۱۳۵۹ خ
- ۶- بی‌نام، گذشته چراغ راه آینده، نشر جامی (جبهه‌ی آزادی بخش مردم ایران) بی تا ۱۳۵۵ خ
- ۷- اشرف. احمد، موانع رشد سرمایه‌داری در ایران در دوره قاجار، انتشارات زمینه، تهران ۱۳۵۹ خ
- ۸- علمداری. کاظم چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت، چاپ چهارم، تهران، نشر توسعه ۱۳۸۰ خ
- ۹- پتروشفسکی و دیگران، تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، ناشر پیام، تهران ۱۳۵۴ خ
- ۱۰- شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۴، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰ خ
- ۱۱- مارکس، کارل، کاپیتال (سرمایه) ترجمه الف. الف. ج ۳، بی جا، ۱۳۵۲ خ
12. Chirot. Panie. How Society changepine Forge Press.Thousand oak 1994.
- ۱۳- شعبانی. رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، چاپ دوم، نشر قومس، تهران ۱۳۷۱ خ
- ۱۴- مارکس. کارل، مکاتبات مارکس و انگلس در باب ماتریالیسم تاریخی، سازمان وحدت کمونیستی، ۱۳۵۸ خ

- ۱۵- رضا قلی. علی، جامعه شناسی نخبه کشی، نشرنی، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۷ خ
- ۱۶- زیبا کلام. صادق، ما چگونه ما شدیم، چاپ چهارم، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۷ خ
- ۱۷- فشاهی. محمدرضا، گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران، انتشارات گوتنبرگ ۱۳۵۴ خ
- ۱۸- ابن خلدون. عبدالرحمن محمد، مقدمه ابن خلدون، ترجمه پروین گنابادی، انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۵۲
- ۱۹- اشرف. احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران در دوره ی قاجار، انتشارات زمینه، تهران ۱۳۵۹ خ
- ۲۰- پیمان. حبیب الله، درباره ی استبداد ایرانی، فصل نامه توسعه به کوشش جواد موسوی خوزستانی شماره ۱۰، ۱۳۷۴ خ
- ۲۱- آشوری. داریوش، دانشنامه سیاسی، چاپ پنجم، انتشارات مروارید، تهران ۱۳۷۸ خ
- ۲۲- بهار. مهدی، میراث خوار استعمار، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۲۵۳۵ شاهنشاهی
23. Quoted in James Robinson Reading in European History 2 vols. Boston: Ginn 1906 pp33
- ۲۱- ناردو. دان، عصر استعمارگری، مهدی حقیقت خواه، نشر نی، تهران ۱۳۸۶ خ
- ۱۹- بهار. مهدی، میراث خوار استعمار، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، تهران ۲۵۳۵ شاهنشاهی
- ۲۲- وزارت امور خارجه، اسناد مربوط به عهدنامه های تاریخی ایران، نشر وزارت امور خارجه ایران ۱۳۶۳
- ۲۳- کی. ویلیام، روابط سیاسی ایران و انگلیس، ترجمه محمود محمود.
- ۲۴- لچانفسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمه اسماعیل رائین، نشر جاویدان، تهران ۱۳۵۶ خ
- ۲۵- مدنی. سید جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۶۱ خ

- ۲۶- همفر. خاطرات همفر جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی، ترجمه محسن مویدی، چاپ هفدهم، انتشارات امیرکبیر ۱۳۸۹ خ
- ۲۷- علی بابایی. غلامرضا، تاریخ سیاست خارجی ایران (از شاهنشاهی هخامنشی تا امروز)، انتشارات درسا، تهران: ۱۳۷۵ خ، ۷۵۴ صفحه
- ۲۸- ناردو. دان، عصر استعمارگری، مهدی حقیقت خواه، نشر نی، تهران ۱۳۸۶ خ



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی